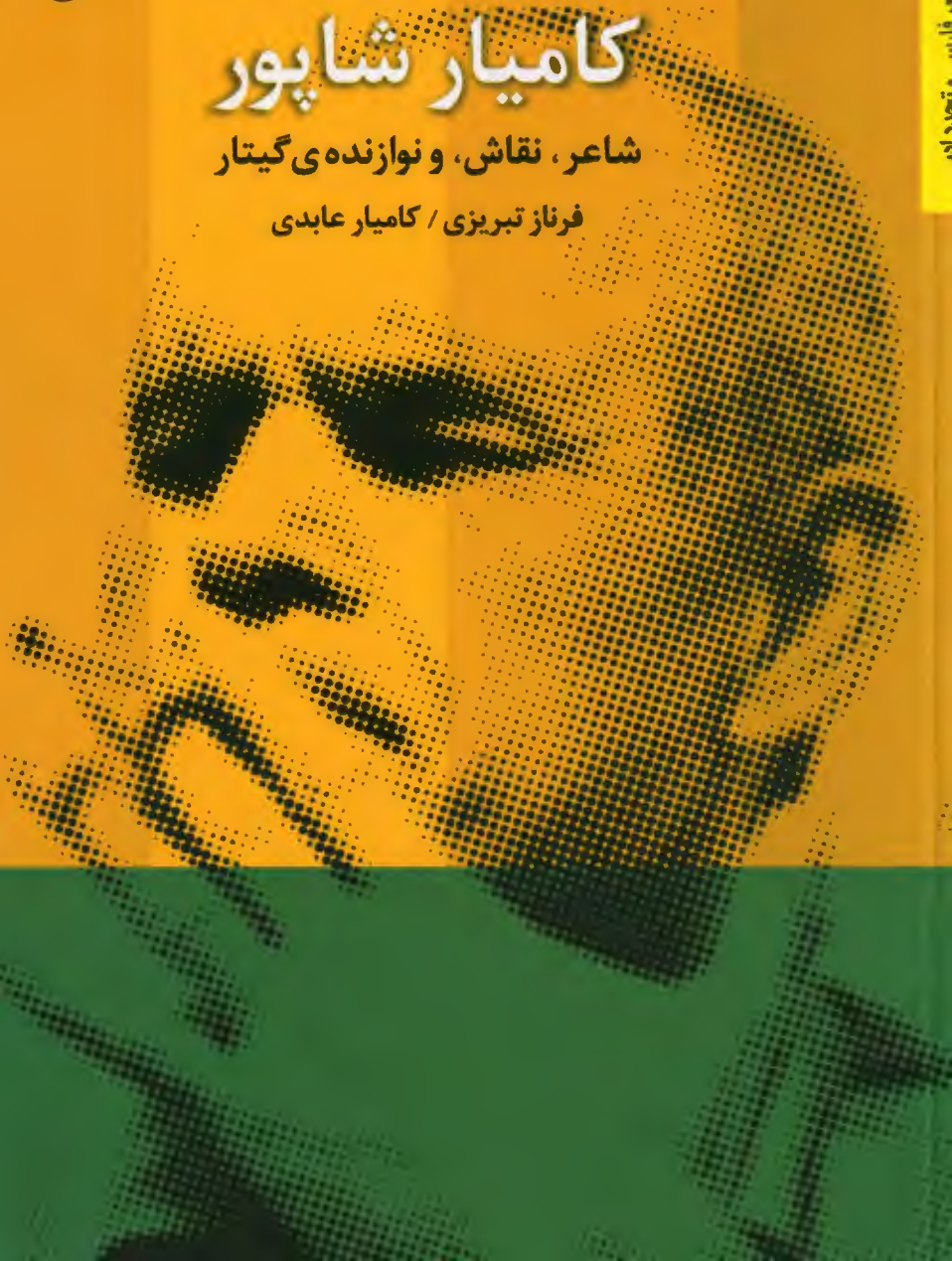




# کامیار شاپور

شاعر، نقاش، و نوازنده‌ی گیتار

فرناز تبریزی / کامیار عابدی



کامیار شاپور:  
شاعر، نقاش، و نوازنده‌ی گیتار

فرناز تبریزی  
کامیار عابدی



سرشناسه:	تبریزی، فرناز، ۱۳۵۹ -
عنوان و پدیدآور:	کامیار شاپور: شاعر، نقاش و نوازنده‌ی گیتار/ فرناز تبریزی، کامیار عابدی.
مشخصات نشر:	تهران: مروارید، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری:	۱۸۴ ص
شابک:	978-964-191-852-3
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا.
موضوع:	شاعران ایرانی - قرن ۱۴ - سرگذشتنامه
موضوع:	Poets, Persian - 20 <sup>th</sup> century - Biography
موضوع:	شاپور، کامیار، ۱۳۳۱ -
موضوع:	فرخزاد، فروغ، ۱۳۱۳-۱۳۴۵. - فرزندان - سرگذشتنامه
موضوع:	Farrokhzad, Forough - Children - Biography
شناسه افزوده:	عابدی، کامیار، ۱۳۴۷ -
رده‌بندی کنگره:	PIR ۳۵۴۴
رده‌بندی دیویی:	۸۶۱/۶۲۰۹
شماره کتابخانه ملی:	۶۲۱۴۷۶۴



انتشارات مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴ - ۱۳۱۴۵  
 دفتر: ۰۸۶۶۰۰۶۶۴ - ۰۴۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۰۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۰۲۷۶۶۴۸۴۰۲۷ فروشگاه: ۰۶۶۴۶۷۸۴۸  
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>  
[www.morvarid.pub](http://www.morvarid.pub)



## کامیار شاپور: شاعر، نقاش، و نوازنده‌ی گیتار

فرناز تبریزی، کامیار عابدی

عکس روی جلد: پوریا نوری

طرح پشت جلد از کامیار شاپور جوان به قلم خود او (متعلق به مجموعه‌ی خانم Wendy Coyle)

طراح جلد: محسن حیدری

تولید فنی: الناز ایللی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

چاپخانه: هوران

تیراژ: ۳۳۰

شابک ۳-۸۵۲-۱۹۱-۹۶۴-۹۷۸-۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۸۵۲-۳ ISBN 978-964-191-852-3

۳۹۵۰۰ تومان

## فهرست

○ پیش‌سخن ..... ۵

۱. کامیار شاپور: شاعر، نقاش و نوازنده‌ی گیتار (کامیار عابدی)

زندگی، شخصیت و نکاپوها (۹)، گیتارنوازی (۱۹)، نقاشی (۲۰)، شعر

(۲۲)، پایان سخن (۲۸)، فهرست منابع و مأخذ (۳۱)

۲. یک عمر در رکاب شاپورخان (فرناز تهریزی) ..... ۳۳

۳. نگاه کامیار شاپور به پرویز شاپور و فروغ فرخزاد (تدوین: ک.ع)

اشاره (۴۷)، خاطره‌ی نیش زنبور و وسواس پدر و مادر (۴۷)، نگاه کامیار

به فروغ (۴۸)، کامیار: پرویز یا فروغ؟ (۴۹)، فروغ: کامیار یا شعر؟ (۵۰)،

بیماری فروغ و کامیار (۵۰)، نگاه پرویز به فروغ (۵۱)، نگاه سوسیالیستی

کامیار به زندگی پدر و مادرش (۵۱)، پرویز، فروغ و کامیار (۵۲)، پدر

چگونه کار می‌کرد؟ (۵۳)، پدر، کارهایش و مطبوعات (۵۳)، طنزنویسی‌ها

و طرح‌های پدر (۵۴)، طرح‌های پرویز شاپور (۵۴)، غم‌های پدر (۵۵)،

پدر و خاطره‌هایش (۵۶)، پیر سرمست ما: پرویز شاپور (۵۶)، فهرست

منابع و مأخذ (۶۲)

۴. از لندن به تهران: نامه‌های کامیار شاپور به پدرش (تدوین: ف.ت)..... ۶۳

۵. نامه‌هایی به کامیار شاپور (تدوین: ف.ت)..... ۱۰۵

بیژن اسدی‌پور (۱۰۷)، قاسم حاجی‌زاده (۱۰۸)، فیروزه (۱۰۹)، پوران  
فرخزاد (۱۱۱)، فریدون فرخزاد (۱۱۳)، اردشیر محمصص (۱۱۴)، حسین  
منصوری (۱۱۶)، محمدعلی نادرپور (۱۱۹)

۶. نقاشی‌های کامیار شاپور: سلامی محتاطانه به آینه (نیما پتگر)..... ۱۲۱

۷. منظره‌هایی شاعرانه در نقاشی‌های کامیار شاپور (ایراندخت محمصص)..... ۱۲۵

۸. کامیار شاپور: نقاش شاعر (یاسمین گلشنی)..... ۱۳۱

۹. شعرهایی از کامیار شاپور (تدوین: ک.ع)

پاییز (۱۴۳)، آفتاب را بیاور (۱۴۴)، ساعت هفت (۱۴۶)، تا آن‌سوی شهر  
(۱۴۸)، منتظر در چهارراه (۱۵۰)، خیابانی با تمام سپیدارهایش (۱۵۱)،  
ردایی از زمستان‌ها (۱۵۳)، اگر آفتاب را نخواهی (۱۵۴)، تردید باران  
(۱۵۵)، چاره‌ای برای مرگ (۱۵۷)، فهرست منابع و مأخذ (۱۵۸)

۱۰. نقاشی‌ها و طرح‌هایی از کامیار شاپور..... ۱۵۹

## پیش‌سخن

الف. پس از آن‌که کامیار شاپور در ۲۵ تیر ۱۳۹۷ زندگی را ترک کرد، در اغلب یادداشت‌ها و خبرها بر این نکته تأکید شد که او فرزند فروغ فرخزاد بود، عمری را به رنج و اندوه و نومیدی گذراند، و حدود دهه‌ی پایانی زندگی‌اش را به گیتارنوازی در بوستان/ پارک‌های تهران سپری کرد. کتاب حاضر می‌کوشد تا صرف‌نظر از این دیدگاه، علاوه بر پیوندهای کامیار با پدر و مادرش، از زندگی شخصی، ادبی و هنری او آگاهی‌های دقیق‌یا به‌نسبت دقیقی در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد:

- در فصل نخست، در مقاله‌ای تحقیقی - تحلیلی از زندگی و آثار کامیار شاپور سخن رفته است.

- در فصل دوم، خانم فرناز تبریزی (نمایش‌نامه‌نویس و مستندساز) از نمای نزدیک به زندگی کامیار در دو دهه‌ی پایانی نگریسته است.

- در فصل سوم، پُراهمیت‌ترین خاطره‌ها و آراء او درباره‌ی پدر و مادرش گردآوری، انتخاب و عنوان‌بندی شده است.

- در فصل چهارم، متن کامل نامه‌های کامیار به پدرش در دوره‌ی دانشجویی نقل شده است.

- در فصل پنجم، متن نامه‌ی چند تن از دوستان و خویشاوندان به وی آمده است.

- در فصل‌های ششم، هفتم و هشتم، تحلیل‌های سه تن از کارشناسان و نقاشان و البته از دوستان او، یعنی زنده‌یاد نیما پتگر، و خانم‌ها ایراندخت محمص و یاسمین گلشن درباره‌ی نقاشی‌های کامیار آمده است.

- در فصل‌های نهم و دهم، منتخبی از شعرها و نقاشی‌های کامیار در دسترس قرار گرفته است. دسترسی به اغلب نقاشی‌ها و طرح‌ها، حاصل مهربانی خانم گلشنی از راه دور است.

ب. ضرورت دارد از لطف چند تن، که به تألیف و انتشار این کتاب یاری رساندند، سپاسگزاری کنم:

- خانم تبریزی، که پیشنهادم را برای تألیف کتاب پذیرفت. دست‌کم، سه فصل از کتاب، حاصل کوشش اوست. ایشان پیش‌تر در گردآوری و انتشار نامه‌های پرویز شاپور به کامیار، و نیز دو دفتر از شعرهای کامیار با او همکاری داشته است. وی همچنین فیلم مستندی درباره‌ی پرویز شاپور نیز ساخته است (۱۳۹۵). آشنایی با خانم تبریزی، به لطف خانم الناز ایلی (ویراستار مسئول در نشر مروارید) میسر شد.

- خانم گلشنی، که علاوه بر تألیف مقاله‌ای درباره‌ی نقاشی‌های کامیار، متن دو نوشته‌ی دیگر درباره‌ی این نقاشی‌ها را ارسال کردند. ایشان از دوستان و همکاران کامیار در حوزه‌ی نقاشی بوده‌اند که حتی پس از مهاجرت از ایران در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۷۰ همچنان ارتباط خود را با کامیار حفظ کردند.

- آقای منوچهر حسن‌زاده (مدیر انتشارات مروارید، ناشر آثار فروغ فرخزاد، پرویز و کامیار شاپور) که پس از آگاهی از تألیف این کتاب، بی‌درنگ آمادگی خود را برای انتشار آن اعلام کردند.

امیدوارم تألیف کوچک حاضر، در حد خود، به شناخت جامعه‌ی ادبی و هنری ایران از یکی از فرزندان خود یاری رساند.

کامیار عابدی شال

مهر ۱۳۹۸، تهران

## بخش ۱

---

کامیار شاپور: شاعر، نقاش و نوازنده ی گیتار

(کامیار عابدی)





## □ زندگی، شخصیت و تکاپوها

الف. مراسم بزرگداشتش در عصر آدینه‌ی دوم شهریور ۱۳۹۷ در «تهران آرت اسپیس» واقع در ساختمان باغ کتاب تهران - که بر تپه‌های عباس‌آباد ساخته شده - با حضور شماری درخور توجه از دوستداران او، مادر یا پدرش برگزار شد. در این مراسم هم شعر خوانده و هم موسیقی نواخته شد. تنی چند نیز از نسل‌های مختلف درباره‌ی او سخن گفتند: از اسدالله امرایی مترجم (متولد ۱۳۳۹) تا فاضل ترکمن طنزنویس (متولد ۱۳۶۷). سخن از کامیار شاپور (متولد ۱۳۳۱، تهران) است - فرزند فروغ فرخزاد (شاعر نامی) و پرویز شاپور (قصارنویس و مُبدع کاریکلماتور؛ نیمه‌فیلسوف - نیمه‌ادیبی که با طنز و استهزایی مخصوص به جهان می‌نگریست). الهه‌ی شعر اغلب تاب دیدن زندگی خانوادگی شاعران را ندارد. از این‌رو، فرخزاد و شاپور هم پس از مدت کوتاهی از یکدیگر جدا شدند. فرزند از مادر به‌کلی گسلانده و با پدر و خانواده‌ی پدری‌اش بزرگ شد. از این‌رو، وی بعدها همواره از مادر با فاصله سخن می‌گفت (در مثل ر. ک: جادوی جاودانگی، صص ۴۴۹-۴۳۸؛ فروغ فرخزاد: زندگی‌نامه‌ی ادبی، صص ۱۴۸-۱۴۱). در مقابل، همیشه با شیفتگی به پدر

می‌نگریست. او را «پیر ربانی و سرمست» خود و حواریون پدر می‌دانست (پایین آمدن درخت، صص ۵-۱۱؛ بازنشر در: پرویز و فروغ و من و حواریون، صص ۲۸۳۶-۲۸۳۷). آیا همین نکته نبود که علاوه بر گرایش خانوادگی پدری و یکی دو تن از دوستانش در سال‌های پایانی زندگی، وی را در معرض نوعی آشنایی با اهل تصوف قرار داده بود؟ چند تن از سپیدجامگان این گروه در مراسم یادبودش دیده می‌شدند. یکی از درویشان نیز درباره‌ی او لب به سخن گشود.

ب. کامیار شاپور پس از اتمام دوره‌ی دبیرستان در اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان فرستاده شد. در ابتدا، در رشته‌ی مهندسی برق و سپس در رشته‌ی جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های استراتفورد (منچستر) و لافبورو درس خواند. هر دو را نیمه‌کاره رها کرد. سرانجام، دلبستگی خود را در نقاشی - که مانند پدر و مادرش در آن ذوقی داشت - یافت. تحصیلات خود را در این زمینه در سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵۷ در مدرسه‌ی هنری سیتی اند گیلدز (City & Guilds of London Art School) و کالج هنر ویمبلدون (Wimbledon College of Art) به پایان برد. اما او مانند مادرش دلبسته‌ی شعرگویی نیز بود. حاصل شعرگویی‌اش، که با وقفه‌هایی چند مربوط است به اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۹۰ در سه دفتر گردآوری و منتشر شده است.

پ. پس از درگذشت پدر، نامه‌های مادر به پدرش را با عنوان *اولین تپش‌های عاشقانه‌ی قلبم* و نامه‌های پدر به خود را ذیل عنوان *خودنوایسم را از آفتاب پر می‌کنم گردآوری* و منتشر کرد. در مجموعه‌ی نخست از یاری عمران صلاحی، و در مجموعه‌ی دوم از کمک فرناز تبریزی بهره‌مندی داشت. صاحب این قلم فقط یک بار در اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ او را به‌طور اتفاقی در

یک مؤسسه‌ی فرهنگی دیده بود: مردی جوان، سبزه‌رو، و با نگاهی حیرت‌زده. اما در فیلم‌های برجای‌مانده از وی در حدود نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۹۰، مردی به‌نظر می‌آید در هم‌شکسته با نگاهی بسیار نومید. پایان زندگی‌اش به سبب بیماری‌های ریوی، قلبی یا ضایعه‌ی مغزی حاصل از افتادن از تخت بیمارستان در ۲۵ تیر ۱۳۹۷ اتفاق افتاد. پیکرش چهار روز بعد، در قطعه‌ی هنرمندان آرامستان بهشت زهرا، در کنار گور پدر، به خاک سپرده شد. به تعبیر مادرش: «خاک - خاک پذیرنده - اشارتی است به آرامش» (در شعر «ایمان بیاوریم» ر. ک: به آفتاب سلامی دوباره، ص ۳۷۰). صرف‌نظر از خبر و گزارش درگذشت، چند متن رثایی نیز درباره‌ی او در همان روزها و ماه‌های نخست درگذشتش در روزنامه‌ها و مجله‌ها منتشر شد (محض نمونه. ر. ک: پایان تنهایی یک عابر خاموش، ص ۴؛ پسر شصت‌ساله‌ی معصوم، ص ۴؛ رنج کامیار بودن، صص ۳۱۱-۳۱۰؛ محدود به حدود هزاران پرسش، صص ۱۴۹-۱۴۸).

ت. فقدان حضور مادر - آن هم مادری که با شعرش به شهرتی ملی و جهانی رسیده است - بر تمام زندگانی کامیار شاپور سایه افکنده است. بی‌شک، حضور پدر در زندگی او حضوری است مهرآمیز. این حضور را به‌ویژه می‌توان از نامه‌های تفصیلی پدر به فرزند در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۹ (ر. ک: خودنویسم را) و نامه‌های مختصرتر فرزند به پدر (ر. ک: بخش ۴ کتاب حاضر) در همین دوره یافت. اما به‌طبیع، حضور مهرآمیز پدر فقط تا حدی توانسته است فقدان حضور مادر را جبران کند. صرف‌نظر از اشاره‌های متعدد و البته، اغلب استعاری که در آن‌ها شاعر به موضوع دست قانون در جدایی فرزند از خود اشاره دارد، دو شعر از سروده‌های نخست شعرگویی او به‌صراحت به فرزندش اختصاص یافته است.

○ در شعر نخست، که «دیو شب» (اسیر، صص ۷۴-۷۰) نام دارد، شاعر در

فضای ذهنی متأثر از واقعیت‌های زندگی خود، از این‌که روزی ناگزیر از دور شدن از فرزندش شود، بسیار بیمناک به نظر می‌رسد. این شعر در زمستان ۱۳۳۳ یعنی هنگامی که کامیار شاپور حدود دو سال داشته، در اهواز سروده شده است.

«لای لای ای پسر کوچک من  
دیده بریند که شب آمده است  
دیده بریند که این دیو سیاه  
خون به کف، خنده به لب آمده است

سر به دامان من خسته گذار  
گوش کن بانگ قدم‌هایش را  
کمر نارون پیر شکست  
تا که بگذاشت بر آن پایش را

آه... بگذار که بر پنجره‌ها  
پرده‌ها را بکشم سرتاسر  
با دوصد چشم پر از آتش و خون  
می‌کشد دم به دم از پنجره، سر

از شرار نفسش بود که سوخت  
مرد چوپان به دل دشت خموش  
وای... آرام که این زنگی مست  
پشت در داده به آوای تو گوش

یادم آید که چو طفلی شیطان  
مادر خسته‌ی خود را آزرده  
دیو شب از دل تاریکی‌ها  
بی‌خبر آمد و طفلک را بُرد

شیشه‌ی پنجره‌ها می‌لرزد  
تا که او نعره‌زنان می‌آید  
بانگ سر داده که 'کو آن کودک'؟  
گوش کن... پنجه به در می‌ساید

نه برو... دور شو ای بدسیرت  
دور شو از رخ تو بیزارم  
کی توانی بر بایش از من  
تا که من در بر او بیدارم

ناگهان خامشی خانه شکست  
دیو شب بانگ بر آورد که... آه  
بس کن ای زن که نترسم از تو  
دامنت رنگ گناه است... گناه

دیوم اما تو ز من دیوتری  
مادر و دامن ننگ آلوده؟  
آه... بردار سرش از دامن  
طفاک پاک کجا آسوده!

بانگ می‌میرد و در آتش درد  
می‌گذارد دل چون آهن من  
می‌کنم ناله که کامی... کامی  
وای بردار سر از دامن من»

○ در شعر دوم که «شعری برای تو: به پسر م کامیار و به امید روزهای آینده» (عصیان، صص ۶۶-۶۱) عنوان گرفته و در ۷ مرداد ۱۳۳۶ در تهران

سروده شده، دوری از فرزند مسجّل شده است. از این رو، شاعر فرزند را به آینده‌ای که مادر نیست و فرزند هست، حواله می‌دهد. به نظر می‌آید که این سروده از سروده‌هایی باشد که پس از دوره‌ی نوجوانی و جوانی، فرزند را در معرض رابطه‌ای بسیار تراژیک با مادر از کف‌رفته قرار داده باشد:

«این شعر را برای تو می‌گویم  
در یک غروب تشنه‌ی تابستان  
در نیمه‌های این ره شوم آغاز  
در کهنه‌گور این غم بی‌پایان

این آخرین ترانه‌ی لالایی‌ست  
در پای گاهواره‌ی خواب تو  
باشد که بانگ وحشی این فریاد  
پیچد در آسمان شباب تو

بگذار سایه‌ی من سرگردان  
از سایه‌ی تو، دور و جدا باشد  
روزی به هم رسیم که گر باشد  
کس بین ما، نه غیر خدا باشد

من تکیه داده‌ام به دری تاریک  
پیشانی فشرده ز دردم را  
می‌سایم از امید بر این در باز  
انگشت‌های نازک و سردم را

آن داغ ننگ خورده که می‌خندید  
بر طعنه‌های بی‌بُده من بودم  
گفتم که بانگ هستی خود باشم  
اما دریغ و درد که 'زن' بودم

چشمان بی‌گناه تو چون لغزد  
بر این کتاب درهم بی‌آغاز  
عصیان ریشه‌دار زمان‌ها را  
بینی شکفته در دل هر آواز

این‌جا ستاره‌ها همه خاموشند  
این‌جا فرشته‌ها همه گریانند  
این‌جا شکوفه‌های گل مریم  
بی‌قدرتر ز خار بیابان‌اند

این‌جا نشسته بر سر هر راهی  
دیو دروغ و ننگ و ریاکاری  
در آسمان تیره نمی‌بینم  
نوری ز صبح روشن بیداری

بگذار تا دوباره شود لبریز  
چشمان من ز دانه‌ی شبنم‌ها  
رفتم ز خود که پرده براندازم  
از چهر پاک حضرت مریم‌ها!

بگسسته‌ام ز ساحل خوشنامی  
در سینه‌ام ستاره‌ی توفان است  
پرواز گاه شعله‌ی خشم من  
دردا فضای تیره‌ی زندان است

من تکیه داده‌ام به دری تاریک  
پیشانی فشرده ز دردم را



می‌سایم از امید بر این در باز  
انگشت‌های نازک و سردم را

با این گروه زاهد ظاهر ساز  
دانم که این جدال نه آسان است  
شهر من و تو، طفلک شیرینم  
دیری است کآشیانه‌ی شیطان است

روزی رسد که چشم تو با حسرت  
لغزد بر این ترانه‌ی دردآلود  
جویی مرا درون سخن‌هایم  
گویی به خود که مادر من او بود»

ث. با این همه، هنگامی که کامیار شاپور در انگلستان مشغول تحصیل است، فقدان مادر در نامه‌هایش چندان محسوس به نظر نمی‌رسد. چرا؟ چون او به‌عنوان یک دانشجو و هنرمند جوان مشغول درس، طراحی و نقاشی است و عضوی ناشناخته از جامعه‌ای بزرگ و مدرن - که همان جامعه‌ی انگلستان باشد. اما هنگامی که به ایران می‌آید و کار خود را به‌عنوان نقاش آغاز می‌کند، جامعه‌ی ادبی و هنری او را به‌عنوان فرزند فروغ فرخزاد (و نیز پرویز شاپور) به قلمرویی خاص محدود می‌کند. در واقع، کامیار شاپور در ایران زیر چتر نگاه مردمی قرار دارد که هویتش را نه بر اساس کار و تلاش خود او، بلکه با تکیه‌ی تام بر نام و شخصیت و آثار مادر (و پدرش) تعیین کرده‌اند. علاوه بر این، نامرادی عاطفی و شکست در عشق در همان سال‌های نخست بازگشت به ایران گریبان او را می‌گیرد.

ج. کامیار شاپور در چهار دهه‌ای که پس از فراغت از تحصیل با آن روبه‌رو بود (۱۳۹۷-۱۳۵۷) این امکان را داشت که با توان نقاشی خود - توانی درخور

توجه - و نیروی شعری اش - که بزرگ نبود - به عنوان نقاش - شاعری مستعد در جامعه‌ی هنری - ادبی کشورش برای خود موقعیتی بیابد. اما حتی در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل‌ها چنین موقعیتی به دست نیامد. از نامه‌هایی که میان پدر و پسر در دهه‌ی ۱۳۵۰ میان لندن و تهران ردوبدل شده، می‌توان دریافت که پدر علاوه بر برآوردن نیازهای مادی فرزند، بر اساس وسع مالی خود اما با جان و دل، علاقه‌مند بود تا او را در حوزه‌ی هنر و ادب به جامعه‌ی هنری و ادبی ایران معرفی و متصل کند: احمد شاملو، اردشیر محصص، عمران صلاحی، بیژن اسدی‌پور و شماری دیگر. در این میان، شاملو که ویرایش دوم *هوای تازه* را در سال ۱۳۴۳ با ستایشی بسیار گسترده به دوستش پرویز شاپور پیشکش کرده بود («به پاس تعبیر عظیم و انسانی‌اش از کلمه‌ی دوستی، به پاس عاطفه سرشارش که در این برهوت بدگمانی و شک چون شب‌چراغی می‌درخشد و روح را از تنهایی و نومیدی رهایی می‌دهد، و گرمای امیدبخشش که در این سردترین روزگاران ناباوری را تخطئه می‌کند، به پاس قلب بزرگی که فریادرس است و سرگردانی و ترس در پناهش به شجاعت می‌گراید، به پاس محبت بی‌دریغی که فروکش نمی‌کند و انسانیتی که در نبرد با ظلمت از پا در نمی‌آید، این مجموعه به پرویز شاپور تقدیم می‌شود: (هوای تازه ۱/ ص ۳)، در ویرایش بعدی این دفتر، شعر پرشهرت «افق روشن» (هوای تازه ۲/ صص ۱۹۱-۱۸۹) را نیز به کامیار شاپور اهدا کرد.

چ. علاوه بر سایه‌ی نامستقیم فروغ فرخزاد، و سایه‌ی مستقیم پرویز شاپور که بدبختانه درباره‌ی فرزندشان جنبه‌ی بازدارنده داشته است، به طبع شکوفایی کامیار شاپور در شعر به سبب وجود ده‌ها و بلکه صدها شاعر مستعد در ایران کار آسانی نبود. البته، در نقاشی به دلیل‌های مختلف کار قدری آسان‌تر جلوه می‌کرد. اما همچنین نباید از یاد برد که دهه‌ی نخست حضور او در

هنر ایران (۱۳۶۷-۱۳۵۷) زیر تأثیر فضا و دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی وسیع، بیش‌تر دهه‌ی سکوت است. علاوه بر این، از کسانی که پرویز شاپور با آنان بسیار مرتبط بود، فقط عمران صلاحی پیوند نزدیک‌تر خود را با این خانواده‌ی دونفره از نزدیک پایدار نگه داشت: شاملو بسیار زود به کرج مهاجرت کرد. او به‌عنوان شاعری ممتاز در حلقه‌ی دوستانی قرار داشت که رابطه‌ی او را در دو دهه‌ی ۱۳۷۰-۱۳۶۰ با جهان پیرامون رقم می‌زدند. محمص و اسدی‌پور نیز در او این دوره، ایران را به مقصد ایالات متحده‌ی آمریکا ترک کردند (گفت‌وگوی منتشر نشده، ص ۱۵).

ح. البته، کامیار شاپور، آن‌چنان که خود نیز بارها تأکید کرده، از بیماری عصبی در رنج بود. این بیماری را یادگار مادر دانسته است. صرف‌نظر از صحت و سقم این نکته، به‌نظر می‌آید وی هرگز نتوانست در زندگی‌اش به استقلال روحی و شخصی دست یابد. اغلب منتظر بود که دیگران از او حمایت کنند. یا دست‌کم مشتاق است که دیگران به او پردازند. او در نوعی تناقض غوطه‌ور است: هم از موقعیت فرزند فروغ (و شاپور) بودن خشنود است و هم دلگیر. بدبختانه، دیگران هم در همین حد، او را به‌جا می‌آورند. تلاطم‌های روحی‌اش پس از درگذشت پدر (۱۳۷۸) به‌تدریج اوج می‌گیرد. با شماری از اعضای خانواده‌ی پدری و مادری بر سر آنچه از پدر، مادر یا خانواده‌های آن‌ها مانده در جدال است. عبارت‌ها و نکته‌ها و ماجراهایی از این جدال به صورت شایعه بر زبان‌ها یا فضای مجازی جاری می‌شود. او در این دوره، چند سال در نزد دوستی نویافته، محمدرضا کیکاووسی - هنرمندی با برخی سوابق در حوزه‌ی نمایش و همسر سابق فریده‌ی لاشایی نقاش - زندگی می‌کند. اما فراز و فرودهای روحی، به‌تدریج جسمش را نیز درمی‌نوردد. وی در تیرماه ۱۳۹۷ برای همیشه خاموش می‌شود.

## □ گیتارنوازی

خ. کامیار شاپور پس از درگذشت پدر، به تدریج، از زندگی متعارف فاصله، و با پریشانی پیوند گرفت. خود را از اطرافیانش دور و بیگانه می‌یافت. در همین دوره بود که به گیتارنوازی و ترانه‌خوانی در بوستان/ پارک‌های قیطریه، اندیشه و خانهای هنرمندان مشغول شد. نوازندگی - خوانندگی در کوچه و خیابان علاوه بر این که سنتی دیرپا در ایران - قبل و پس از اسلام - به‌شمار می‌رود، در بسیاری از کشورهای جهان نیز بسیار رایج است. کامیار شاپور در دوره‌ی کودکی به نواختن آکاردئون، و سپس در دوره‌ی نوجوانی به نواختن گیتار علاقه داشت. او دو سال پیش از پایان زندگی، پیوند خود را با گیتارنوازی چنین شرح می‌دهد:

«داستان موسیقی برای من خیلی به‌کندی و در طول زمان پیش رفت. از شانزده‌سالگی همیشه گیتار همراهم بوده. در خانه‌ی [خیابان] شیخ هادی که بودیم، وقتی با پدرم زندگی می‌کردم، خیلی بیشتر تمرین داشتم. اما از وقتی پدرم ناخوش شد، بیشتر و قتم به مراقبت از او می‌گذشت و کمتر به موسیقی می‌رسیدم. چون من و پدرم و عمویم با هم زندگی می‌کردیم و خیلی از کارها را باید من انجام می‌دادم. بعد از فوت پدرم درواقع، گیتار برایم جدی‌تر شد. سه سالی که در خانه‌ی عمه‌ام بودم، خیلی شرایط زندگی برایم سخت شده بود. برای همین از آن‌جا رفتم و نه سال هم با آقای کیکاووسی زندگی می‌کردم. درواقع، در کل این مدت، بیشتر و قتم به تمرین و نواختن می‌گذشت [...] خانه‌ی عمه‌ام قیطریه بود. صبح‌های زود می‌رفتم درکه و آن‌جا ساز می‌زدم. بعضی وقت‌ها هم کسی رد می‌شد و پولی برایم می‌انداخت. مثلاً پنجاه تومان که آن موقع پول زیادی بود. بعد از آن، مرا گرفتند و البته، گیتارم را پس دادند و فقط تعهد گرفتند که دیگر ساز نزنم. البته، این را هم بگویم آن زمان خیلی وارد نبودم. چون معلم نداشتم و همین‌طور خودم برای

خودم می‌زدم. شاید برای همین خیلی طول کشید تا یاد بگیرم [...] بعد از آن می‌رفتم پارک‌های [قیطریه و اندیشه و خانه‌ی هنرمندان [...]] از این‌که مردم به ساز زدنم گوش می‌دادند، خوشحال می‌شدم. حدوداً یک سال می‌گذرد که دیگر در خیابان ساز نزنم. چون به درگیری و اعصاب‌خوردکنی‌اش نمی‌ارزد» (فرزند فروغ بودن، ص ۱۱).

بدین ترتیب، در سال‌های پایانی زندگی، که غرق در افسردگی و نومیدی بود، هر روز

«با مشقت از خواب بیدار می‌شوم و کمی گیتار می‌زنم تا حالم جا بیاید. یعنی به هر ضربه و زوری جلوی زهرِ روزمرگی را می‌گیرم و به یک حالت خوشحالی و بی‌خیالی می‌رسم [...] به قول پدرم، بالاخره باید با چیزی زهر زندگی را گرفت» (فرزند فروغ بودن، ص ۱۱)

آهنگ‌هایی که کامیار شاپور می‌نواخت، اغلب ترانه‌های دو دهه‌ی ۱۹۶۰-۱۹۷۰ (موسیقی راک، بلوز و گروه بیتل‌ها) یعنی دوره‌های نوجوانی و جوانی او بود.

## □ نقاشی

د. او در دوره‌های کودکی و نوجوانی تجربه‌هایی در نقاشی داشت. اما به‌طور جدی از حدود بیست‌ویک - دو سالگی به نقاشی پرداخت (حرف‌هایی از کامیار، ص ۴۴۰). به نقاشی از پیکر بانوان رغبت داشت. اما از دهه‌ی ۱۳۶۰ به ناگزیر به نقاشی منظره مشغول شد. در این کار مهارتی و ظرافتی یافته بود. خود تأکید می‌کرد که نقاشی‌هایش نه انتزاعی (abstract) که شکل‌نما (figurative) است (همان، ص ۴۳۹). به‌نظر می‌رسد که در بازگشت به ایران، نقاشی برایش بسیار اهمیت داشت. از این‌رو، در چند نمایشگاه فردی و

گروهی (۱۳۶۳: منزل یکی از اقوام؛ ۱۳۶۸: گروهی: نیاوران، سیحون و شیخ؛ ۱۳۷۶: آریا - همراه با آثار طراحی‌های موش، گربه، ماهی و سنجاق‌قفسی پدرش) شرکت کرد. هنگام برگزاری نمایشگاه اخیر در یک گفت‌وگو نوع منظره‌سازی خود را چنین شرح می‌داد:

«در کارهای سیاه و سفیدم کتراست [وارونگی: contrast] کمتر است. مسلماً سیاه، سفید و خاکستری قدرت آن زردی را که قرار است آفتاب را نشان بدهد، ندارند. زمان‌هایی به پارک ساعی یا سولقان می‌رفتم و منظره می‌کشیدم [...] چون مردم در حرکت‌اند و نقاشی از آن‌ها مشکل است. حتی اگر بخواهید از آن‌ها طراحی کنید و بعد از روی طراحی، نقاشی کنید بسیاری از لحظه‌ها از دست می‌رود [...] بیشتر تلاش کردم درون خودم را بیان کنم تا درون مردم را [...] کپی عکس‌ها نیست، در آن‌ها دخل و تصرف شده، خصوصاً [در] رنگ‌ها. شاید این‌ها احساسی است که من در یک بعدازظهر تابستان در خیابان گمرک دارم و آفتابی که دوست دارم [...] کارهای گذشته‌ی من بیشتر در زمینه‌ی منظره یا سوررئال [فراواقعی: surreal] بود. پس از نمایشگاه نگارخانه‌ی شیخ تصمیم گرفتم به تصویر کردن مردم پردازم. کشیدن مردم و زندگی‌شان برایم همیشه جالب بود. اما هیچ‌گاه به آن نپرداخته بودم. به اتفاق یکی از دوستانم به خیابان گمرک، ولی عصر، پارک شهر و حوالی آن رفتیم و عکاسی کردیم. عکاسی تقریباً دو روز بیشتر طول نکشید. اما چهار - پنج سال زمان برد که این نمایشگاه برپا شد که ثمره‌ی همان عکاسی‌هاست» (احساسات در یک بعدازظهر، ص ۶).

ذ. البته، کامیار شاپور در شهریور ۱۳۹۵ نیز نمایشگاهی از نقاشی‌هایش برگزار کرد. (کارگاه هنر: همراه با نمایش فیلم مستند «به نگاهم خوش آمدی» درباره‌ی پرویز شاپور از فرناز تبریزی). اما به‌نظر می‌رسد که به سبب بیماری،

آشفستگی و رنجوری، تمرکز خود را بر نقاشی نیز از دست داده بود. بدین ترتیب، آگاهی‌ها و تحلیل‌های جامعه‌ی هنری از نقاشی‌های او (جز در نوشته‌های برخی دوستانش مانند نیما پتگر و ایراندخت محمصص) محدود است. یکی از کسانی که مختصر نگاهی به نقاشی‌های کامیار شاپور داشته، فرامرز سلیمانی است. او پزشکی شاعر و بسیار علاقه‌مند به هنر و ادبیات بود. سلیمانی پس از دیدار از نمایشگاه سال ۱۳۶۸ در نامه‌ای خطاب به این نقاش چنین نوشته است:

#### «کامیار عزیز

نمایشگاه تازه‌ات را دیدیم. خط‌ها و نقطه‌های سیاه گویی که بیشتر فضای ذهنی‌ات را در این دوره از آفرینش بازمی‌نمایند. استفاده از فضاهای کهنه با حربه‌ی طنز و پناه [بردن] به خاطره‌ها و تداعی‌ها در این بخش مشخص‌تر است و پیش‌تر که می‌رود رنگ‌ها هجوم می‌آورند. اما به سلطه نمی‌رسند. بعد، خط‌ها و نقطه‌های سیاه با رنگ‌های پریده درمی‌آمیزند و این یکی دیگر خود توست. چمیدن در خط زمستانی درختان و رودخانه و سنگ‌ها با رنگ‌های همان فصل خوب پیوند خورده است. موفق باشی [؟] به انتظار کارهای دیگر»  
(نامه‌ی سلیمانی).

#### □ شعر

ر. تحلیل و پیش‌بینی سرگذشت و سرنوشت یک هنرمند کار دشوار بلکه ممتنعی است. هنرمند هم مثل دیگر انسان‌ها در معرض ده‌ها و صدها مانع، تغییر و موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرد. اما دست‌کم می‌دانیم که کامیار شاپور در اواخر عمر از این‌که به حد کافی به نقاشی نپرداخته، با لحنی حسرت‌بار سخن گفته است:

«شاید اگر نقاشی را ادامه داده بودم، اتفاق دیگری می افتاد. اما الان وضعیت مشخصی ندارم. گیجیم و نمی دانم می خواهم چه کار کنم» (فرزند فروغ بودن، ص ۱۱).

چرا؟ چون او به رغم تشویق های مکرر پدر، گرایش اصلی و اساس خود را در نقاشی و موسیقی می یافت نه شعر:

«پدرم همیشه مرا از کودکی به شعر و شعرخوانی تشویق می کرد. ولی من، آن گونه که باید، روی شعر تمرکز نکردم و فقط گاهی که احساسات خاصی به من دست می دهد، شعری می نویسم. اما بی شک، نقاشی و موسیقی را به شعر ترجیح می دهم. چون بیشتر مرا به سوی خودشان جذب می کرد و شعر بیشتر برای من یک اهمیت ثانوی دارد که گه گاه سراغش می روم» (گفت و گوی منتشر نشده، ص ۱۵).

ز. با این همه، در کارنامه ی ادبی و هنری وی با شمار درخور توجهی شعر روبه رو هستیم. بخش عمده ای از شعرهای او در وصال و فراق عاشقانه شکل گرفته است. هم سخن از «قدم نرم و کشیده»، «ابر معطر گیسوان» و «سحرگاه آغوش» معشوق (تاقی، صص ۲۴، ۲۹، ۴۹) است و هم یاد لبریز و مکرر «پژمردگی روزهای بی "او"» (عشق، ص ۲۵). از نظر راوی، عشق راهی است برای افکار پوچی (تاقی، ص ۳۷)، تشریح «جنون زیبا» (همان، ص ۳۹) و غلبه بر مرگ (همان، ص ۶۲). اما در همان حال، در شماری از شعرهای او اتحاد دو نیروی عشق و مرگ نیز جلب توجه می کند (همان، صص ۶۸، ۷۲). به نظر می رسد بازتاب انسان به مثابه عاشق در تصویرهایی از زندگی مدرن، به صورت مستقیم یا نامستقیم، بر زیست این شاعر تأثیر زیادی گذاشته باشد:

«بر فراز نازنجی غروب ایستاده بودیم



با بازوان مغرور  
و من از پاییز گیسوان نرمت  
بوسه‌های سرخ می‌چیدم»

(تاقی، صص ۵۹-۵۴)

تن‌کامگی (erotism)‌های پنهان یا آشکار (همان، صص ۷۲، ۴۰) یکی از ویژگی‌های شعر او محسوب می‌شود.

ژ. با این‌همه، در شعرهای متأخر، کامیار عشق به غربت‌زدگی / نوستالژی (عشق، ص ۶۹) تبدیل می‌شود. این وضعیت، راوی را به بازگشت به روزهای کودکی (همان، ص ۵، نیز: ص ۶۵) و نوجوانی (همان، ص ۶۲) ترغیب می‌کند. اما به‌تدریج، ژرفای سوگ‌آگین / تراژیک زندگی با تعبیرهایی مانند «بیگانه بودن در میکده» (غروب، ص ۳۸) و «صندوقی پر از گوهرهای رنگی و آرزوهای بربادرفته در انباری فراموش‌شده» (همان، ص ۵۹) ذهن و زبان وی را درمی‌نوردد: دیگر نمی‌شد انکار کرد: فاجعه تکوین یافته بود» (همان، ص ۶۱). برای شرح این نکته کافی است اشاره کنیم که در دوره‌های متقدم‌تر گل‌هایی مانند اطلسی، میخک، گلائیل، زنبق، نیلوفر، قَرَنقُل و لاله‌ی عباسی به‌وفور در سطح شعرها پاشیده شده است. اما در دوره‌ی بعد گل‌ها در آستانه‌ی غیاب یا اِمحاء به‌نظر می‌رسد. به‌جای گل‌ها شکل‌های هندسی مانند دایره، دوزنقه، مثلث، بیضی، مربع و مستطیل - که نشانه‌ی حصر و تنگ شدن میدان دید و فکر است - به شعرها راه پیدا کرده است. شاعر در یکی از شعرهایش این دو موقعیت را روبه‌روی یکدیگر قرار داده است:

«عطر اطلسی

در پیچ‌وخم گیسویت می‌آویزد

من با بوسه‌هایم انحنای خطوط گردنت را

ترسیم می‌کنم

قطرات باران بر سفیدی بازویت نشسته‌اند  
لالایی نقره‌ای آب به سرزمین خواب می‌رسد»

(غروب، صص ۳۵-۳۴)

اما این تصویرها بی‌هیچ لولایی ناگهان از «سرزمین خواب» به دنیای  
واقعیت‌ها گره می‌خورد:

«اشکی نیست

قلبی نمی‌زند

دستی نمی‌لرزد

در گورم نور مهتاب را می‌نگرم

و خاطره‌های مثلث‌شکل سفید را

زندگی می‌کنم»

(همان، صص ۳۵-۳۴)

س. در همین دوره است که انسان عاشق، دست‌کم تا حدی، در شعرها به  
حاشیه رفته و جای خود را اغلب به انسان نگران انسان، کشور و جهان  
تفویض کرده است. سخن از سازمان ملل، بادبادک قطع‌نخاع‌شده، پشه‌های  
جاسوس، حادثه، ایران‌خودرو، اداره، اختلاس و غیر آن (صص، ۶۷، ۶۹، ۴۹،  
۴۳، ۴۰، ۲۹، ۲۲، ۱۴، ۱۳) است. این بند از واپسین دفتر شعرش، که قافیه‌های  
پراکنده در آن تأثیری به‌وجود آورده، نمونه‌ای از بازتاب انسان نگران انسان  
در شعرهای کامیار محسوب می‌شود:

«مردی به دنبال نور

زنی به دنبال بلور

طلا در مس و انجمن‌های قلم دور

این یازده تومان مال تو

آن بیست تومان قبلی هم خرج زعفران و بُخور

ما به خدا از بچگی مان همیشه دویده‌ایم دنبال پول  
سپل هم مال بنا و جاروکش و سپور  
گلاب کاشان هم برای تو بابا پرویز، بدرود»

(غروب، ص ۶۸)

در شعر اخیر، کامیار از پدرش یاد می‌کند. می‌دانیم که وی عمری با پدرش زیست. از این رو، چندان شگفت‌آور نیست که در چند شعر، قبل و بعد از مرگ وی، با لحنی که اغلب رنج‌آگین است، از موقعیت پدر به تنهایی یا موقعیت پدر و خود یاد کرده باشد:

- «به چه می‌توانم امیدوار باشم  
وقتی که بهاری [بهار یا بهاری؟] دیگر گذشته»

(اتاقی، ص ۱۷)

- «پدر، روزهای طلایی را به یاد داری؟  
و ابرها را که پرنده‌های کوچک ما بودند»

(عشق، ص ۶۲)

- «پدر، قصوری اگر شد  
کوتاهی اگر بود  
ببخش»

(غروب، ص ۵۰)

ش. شعرهای این شاعر - نقاش (یا آن‌گونه که خود می‌خواست: نقاشی که گاه به شعر می‌پرداخت) در مواردی اندک مانند «شعری که زندگی است» (اتاقی، ص ۲۴) یا «ابری نیست، بادی نیست» (عشق، ص ۴۰) به شعرهای احمد شاملو یا سهراب سپهری، و البته در برخی موارد به شعرهای مادرش (مانند «این کیست که می‌میرد - در این غروب دور»، یا «تو با دست‌های کوچک عاشقت - سکوت شب را»: اتاقی، صص ۴۲-۴۳، ۳۳-۳۱) و شاید برخی از

دیگر شاعران همروزگار اشاره یا ارجاع دارد. در یکی از شعرهایش که با تأثیر از فرخزاد شروع می‌شود، عبارتی است («بیا برویم من و تو - بیا برویم، بیا برویم»: *تاقی*، ص ۳۲) که خواننده را به سطر نخست شعر پرشهرت ترانه‌ی عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک (*The love song of J. Alfred Prufrok*) از تی. اس. الیوت راهنمایی می‌کند:

'Let us go then, you and I'

با این همه، به لحاظ تصویرپردازی و زبان‌ورزی شاید شباهت‌هایی میان شعرهای کامیار و شاعران موج نو دیده شود. اما همچنان که می‌دانیم، شاعران موج نو به تجرید تصویری - زبانی تمایل عمده‌تری داشتند. در مقابل، شعر کامیار در برآیند نهایی، در فضایی حسی، نجوا با طبیعت (غروب، ص ۲۰) و حتی ترانه‌سرایی (همان، صص ۵۷-۵۸؛ ۴۶-۴۴) غوطه‌ور است. او در یکی از این دو ترانه تأکید می‌کند که «رؤیاهای نوجوونی - جا مونده تو سال‌های خیلی کهنه» (غروب، ص ۵۷) و در دیگری: «من با این که پیرم - جا موندم تو کوچه‌ی جوونی» (همان، ص ۴۶). راست می‌گویند. شعر او شعر امیدها و نویدهای جوانی است. این شعرها و شاعرش تاب تحمل میان‌سالی و پیری را نداشتند.

ص. در این سه دفتر، خواننده با «شعر و شاعر» سروکار دارد. در این نکته شکی نیست. در کلیت، در دفتر نخست، شکل / فرم شعرها درخور پذیرش است. در دو دفتر بعد، با آن‌که حوزه‌ی زبان تنوع و گسترش یافته، اما تسلط نسبی شاعر بر شکل / فرم شعر تا حدی از دست رفته است. البته، در شعرهای کوتاه‌تر این دوره، رسیدن به انسجام شکلی، رؤیایی است درخور تعبیر (غروب، صص ۳۴-۳۳، ۱۷). با این همه، آنچه شعرها و اغلب، شعرواره‌های وی را حمایت می‌کند قلمرو درهم‌تنیده‌ای است از حس عاشقانه و عاطفه‌ی غم‌آلود برخاسته از تجربه‌ی فردیت شاعرانه با نگاه و ذهنی مدرن و مشور - و گاه متشتت.

ض. شعرهای کامیار بازتاب‌های اندکی در زمان خود برانگیخت (برای یکی از اندک نمونه‌ها ر. ک: *هفتاد سال عاشقانه*، صص ۶۶۵-۶۶۴). صرف‌نظر از توجه عمده‌تر شاعر به نقاشی باید به سه نکته در این زمینه اشاره کرد: کم‌توجهی به شکل / فرم شعر، منتشر نشدن سروده‌ها در زمان خود یا زمان مناسب، و طبقه‌بندی نشدن آن‌ها در یکی از گرایش‌های شناخته‌شده‌ی شعری. با این‌همه، برخی از این شعرها دست‌کم از نظر شناخت حسی مثلث کامیار و پدر و مادرش درخور اهمیت است. شعر «ساعت هفت» (تاقی، صص ۵۲-۴۹) یکی از این سروده‌هاست. این شعر، که در بخش ششم کتاب حاضر هم نقل شده، از جمله‌ی زیباترین شعرهای شاعرش محسوب نمی‌شود. با این‌همه، شکل / فرم شعری در آن منسجم به‌نظر می‌رسد. حضور پرویز شاپور (پدر) در این شعر بسیار ملموس است. روزمرگی‌های شاعر با این حضور رقم زده می‌شد. در مقابل، حضور فروغ فرخزاد (مادر) به صورتی دورتر از پدر، در بُن‌مایه‌هایی مانند «خورشید، پرنده، پیرمرد جدایی، ساعت» و غیره جلوه‌گر شده که در شعر فرخزاد بسیار آشناست. شناخت فرزند از پدر شناختی است بی‌واسطه، و از مادر، شناختی است باواسطه (با تکیه بر شعر). شعر «ساعت هفت»، که در اوج جوانی شاعر (تاریخ ذیل شعر: ۱۹ مهر ۱۳۵۲ است و شاعر، بیست‌ویک ساله) سروده شده، معنای سوگ‌آگین / تراژیک زندگی را با خاطره‌ی دور مادر در کنار واقعیت نزدیک پدر در خود پنهان کرده است.

## □ پایان سخن

ط. کامیار شاپور، فرزند فروغ فرخزاد و پرویز شاپور، ذوق هنری و ادبی داشت. در این میان، شهرت بی‌حد و حصر مادر، نمادِ زنانگی در شعر مدرن ایران، می‌توانست درهای زیادی را برایش باز کند. اما به‌طبع، همین نسبت

خانوادگی می‌توانست در مقام عنصری بازدارنده، درهای زیادی را نیز به روی او ببندد. او بیش از این‌که از آن یک بهره برد، با زیان‌های این یک روبه‌رو شد. به تدریج، به سوی انزوا و تنهایی پیش رفت. از این‌رو، در بخشی از واپسین شعرهایش به آسانی، به فرسودگی، پیری، زوال و مرگ گردن نهاده بود:

- «چه مانده است

دست‌هایی چروک‌خورده و پیر

قلبی پریشان در انتهای روزها،

غروبی که در آن، گل‌ها پرپر می‌شوند

و خاطره‌هایی تلخ»

(عشق، ص ۶۱)

- «مرگم را می‌بینم

زشت و بی‌رحم است

[...]

اگر بیاید

تک شاخه‌ی اطلسی

یا نیلوفری به او خواهم داد»

(همان، ص ۶۴)

او در یکی از واپسین گفت‌وگوهایش نیز با نومییدی هرچه تمام‌تر به زندگی، خود و جهان می‌نگریست:

«هیچ‌وقت روی یک رشته متمرکز نشدم. بی‌قرار بودم و چیزی راضی‌ام نمی‌کرد. برای همین در این سن و سال و این قدر دیر، تازه کمی به نتیجه رسیدم. خب از طرفی خوشحالم و از طرفی افسرده‌ام. چون ناخودآگاه می‌بینم که مرگ نزدیک است و خیلی چیزها برایم اهمیتش را از دست می‌دهد. قبلاً صبح‌ها خیلی زود از خواب بیدار می‌شدم. اما این روزها انگیزه‌ای برای

بیدار شدن ندارم. خیلی کم به همه چیز نگاه می‌کنم. حس می‌کنم خُب که چی؟ این کره‌ی زمین و این آدم‌ها چرا زندگی می‌کنند؟ [...] برای همین یک حس بیگانگی غریبی پیدا می‌کنم [...] بعضی اوقات خوشحال می‌شوم که مادرم فروغ بوده. ولی خُب احوال آدم متغیر است. گاهی وقت‌ها هم با خودم می‌گویم بیکار بودید که مرا به دنیا آوردید. البته، آن‌ها که نمی‌توانستند آینده را پیش‌بینی کنند. ولی خُب الان من نه ازدواج کرده‌ام و نه فرزندی دارم. چون سواى همه‌ی ماجراها خودم احساس رضایت نمی‌کنم که حالا بنخوام موجود دیگری را به دنیا بیاورم و بعد بروم پی کارم. دوست ندارم مسئولیت فرزند داشتن را بر عهده بگیرم. البته، دیگر پیرتر از آن هستم که چنین اشتباهی مرتکب شوم. اما در کل، نمی‌خواستم یکی روزی بگويد چرا من را به چنین دنیایی آوردی.» (فرزند فروغ بودن، ص ۱۱).